



فرانکلین با عجله به خانه‌ی خرسی رفت تا خبر را به او بگوید.
او با هیجان گفت: «حدس بزن چه شده! سمور آبی دارد می‌آید که
این آخر هفته را با مادر بزرگش بماند!»

خرسی گفت: «هورا!»

فرانکلین پرسید: «یادت می‌آید که عادت داشتیم از کنار رودخانه
سُر بخوریم و توی آب پیریم؟»

